أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم‌

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم‌

وصلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ‌

 در راه كه می‌آمدم با خودم فكر كردم راجع به چه مسئله با دوستان صحبت كنم؟ گفتم شاید اگر این مجلس، مجلس سوال و جواب و پاسخ باشد شاید بهتر باشد و هر سوالی در هر زمینه‌ای، راجع به مسائل خانوادگی و مسائل سلوكی، مسائل علمی‌البته غیر از مسائل فقهی كه خب آن بحثش جدا است حتی اگر هم مسئله فقهی هست كه به درد عموم می‌خورد، علی كل حال تا جایی كه وقت اقتضا می‌كند مسئله یا مشكلی اگر در ذهن هست این مطرح شود تا این كه اگر مطالبی در ذهن هست این مطالب به صورت شفاف صحبت شود اما قبل از این كه به این مسائل پرسش و پاسخ بپردازم مناسب می‌بینم یك چند دقیقه‌ای راجع به ملاك عقل و ملاك سایر فرق و سایر مكاتب یك صحبت اجمالی داشته باشیم‌

 پیغمبر اكرم صلی اللَه علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: یا علی اذا رأیت امر الناس یتقربون الی بارئهم بانواع البرّتقرب الیه بعقلك فتسبقه‌[[1]](#footnote-1) ای علی وقتی كه نگاه می‌كنی می‌بینی مردم با انواع كارهای ظاهر، نوافل، امورات مستحبی، عبادات، انفاق و اعمال ظاهری به سوی پرودگار خود تقرب می‌جویند تو با عقل خود به سمت او حركت كن و راه او را بپیما، از آنها پیشی خواهی گرفت. با توجه به این كه كارهایی را كه انسان انجام می‌دهد این كارها تمام از نقطه نظر صحت و بطلان و از نقطه‌نظر ارزش و ضد ارزش، تابع نیات و مقاصد است یعنی ممكن است شخصی عملی را انجام بدهد نیت او نیت غیر صالحی باشد و در ظاهر این عمل عمل مناسبی است، این عمل هیچ ارزشی در پیشگاه پروردگار و در مزمار سنجش پیش ملائكه پروردگار ندارد چون باطن باطن صحیح و سالم نیست باطن باطن معیب است خراب است.

 بنابراین عمل انسان در صورتی می‌تواند مقرِّب باشد كه با موازین تطبیق كند بعضی‌ها دارای جار و جنجال و سر و صدا هستند ظهورشان خیلی خوب است بیاو بروی آنها خیلی خوب است داد و بیداد آنها خیلی خوب است نمودشان در اجتماع خیلی خوب است مردم تعجب می‌كنند! بَه بَه چقدر این‌

 شخص فعالی است! چقدر دارد كار می‌كند! چقدر دارد زحمت می‌كشد! چقدردارد به تلاش می‌افتد زندگیش را این طور می‌كند منزلش را در اختیار قرار می‌دهد امكاناتش را در اختیار قرار می‌دهد ولی ممكن است آن باطن و آن حقیقت و آن نفس خیلی با عمل ظاهر تطبیق نكند و در این جا آن چه كه برای انسان مهم است او عبارت است از ملاك. این كه این عملی كه دارد انجام می‌شود روی چه ملاكی است و این شخص كه دارد این عمل را انجام میدهد بر اساس چه ملاكی دارد انجام می‌دهد؟ آیا واقعا به كنه مسئله رسیده؟ بر همه‌زوایا اشراف پیدا كرده یا نه؟

 ببینید در جریان مشروطه مسئله مسئله‌خیلی مهمی‌بود بزرگانِ از شیعه و از فقها و از مراجع مانند مرحوم آخوند خراسانی مرحوم آخوند ملاصالح مازندرانی و همین طور مرحوم شیخ فضل اللَه نوری در اوایل كار اینها به دنبال مشروطه بودند دیگر و تعقیب می‌كردند این مسائل را، همه را پیگیری می‌كردند ولی مطلب این بود كه آیا آنها كه به دنبال این مطالب بودند آیا از آن بینش و بصیرت كافی كه در پشت این قضیه چه مسائلی دارد می‌گذرد، نسبت به این هم برخوردار بودند؟ آیا احساس می‌كردند كه یك دستی، دست استعمار، دارد این قضایا را می‌گرداند و این جریانات را به وجود می‌آورد و با برنامه‌های حساب شده و دینی، خیلی عجیب است! در جریان مشروطه تمام برنامه‌های اغفال كننده، مسائل دینی بود دیگر. ظلم از یك طرف روشن، اجرای عدالت واضح، تعدّی كه بر مردم از طرف حكام قاجار می‌شد این تعدّی روشن بود واضح بود. اما صحبت در این جا این بود كه چه كسی برای مردم ایران دل می‌سوزاند؟ انگلیس دارد دل می‌سوزاند؟ روس دارد دل می‌سوزاند؟ هزار سال می‌خواهد نسوزاند! شما چه كاره هستید كه دارید برای ایران و مردم تكلیف تعیین می‌كنید؟ قاجاریه ظلم می‌كند به شما چه مربوط است؟ بله؟

 این بندگان خدا با تمام سرمایه علمی‌و با تمام استعدادات و با تمام موقعیت و شؤن اجتماعی به این مطلب پی نبردند و در دام انگلیس و ایادی استعمار گرفتار شدند و مردم را هم گرفتار كردند! التفات می‌كنید! وقتی كه جریان به نحوی پیش رفت همه‌مردم قیام كردند از یك طرف كی آمد و از كی آمد و باقرخان و ستارخان و سایر افراد آمدند و پیش بردند و به مطلب رسیدند مرحوم شیخ فضل اللَه نوری را بر سر دار كردند چون مخالفت كرد، تازه آخوند خراسانی شصتش خبردار شد كه عجب كلاهی سرش رفته! چقدر مسئله دقیق و چقدر حساس و چقدر ظریف جلو آمدند و بزرگترین مرجع شیعه را گول زدند آخوند خراسان بزرگترین مرجع شیعه بود، گول زدند و وقتی متوجه شد كه گول خورده و خلاصه دیگر كار از كار گذشته، اعلان جهاد كرد بر علیه استعمار و با افراد حركت كرد از

 نجف كه بیاید ایران، در كوفه در قهوه او سم ریختند و فردا هم ایشان از دنیا رفت. متوجه شدند قهوه چی او، جاسوس انگلیسی بوده و تمام شد. تقی زاده‌ها آمدند و زمام كار را به دست گرفتند و مطلب را تمام كردند. كی این جا باخت و چه كسی در این جا بُرد؟ آن كسی كه ماوراء این اعمال و ماوراء این افعال ظاهر و روزنامه‌ها و نوشته جات و اینها، در ماوراء آن دست پنهان می‌دید

 مرحوم سید مرتضی كشمیری یكی از آن افراد بود گفتند شما جزو كدام طرف هستید؟ مشروطه خواه یا آزادی خواه هستید؟ ایشان گفت ما نه جزو این هستیم و نه جزو آن و بعد گفت یك عده گرگ و حیوان به جان هم افتادند به عنوان دین و طرفداری از دین و مردم را دارند این وسط له می‌كنند التفات كردید! در جریان مشروطه به خوبی مشخص شد كه هدایت جامعه باید به دست فردی باشد كه متصل به غیب باشد این مسئله در آن جا به خوبی مشخص شد و الا در غیر این صورت قطعا در دام شیاطین بدون هیچ شكی و بدون هیچ شبهه‌ای این مسئله گرفتار است همان طوری كه مرحوم آقا رضوان اللَه علیه بارها می‌فرمودند كه وارد شدن در این مسائل بدون اتكا به امام زمان علیه السلام یا ولی حی كه در زیر سایه امام زمان علیه السلام است و بر اوضاع اشراف دارد و بر قضایا اشراف دارد، غیر از هلاكت چیزی نیست بارها می‌فرمودند. چرا؟ چون تشخیص ما محدود است تشخیص ما در یك حدّ مشخص است ما نمی‌توانیم بر آن مسائل و مصالح كلی بخواهیم حركت كنیم.

 مردم فقط نگاه به ظاهر می‌كنند مردم فقط نگاه به اعمال می‌كنند مردم فقط نگاه به تسبیح می‌كنند مردم فقط نگاه بهآثار سجده [در] پیشانی می‌كنند اما در این كه این چقدر از عقل و فهم دینی برخوردار هست، نسبت به این‌ها مردم اطلاع ندارند و دقیقا شیطان از همین راه وارد می‌شود یعنی درست از همان جایی وارد می‌شود كه در آن جا جای لغزش جای خطر و جای انحراف است از جایی وارد می‌شود كه جای ورود او است از جایی وارد می‌شود كه راه برای او باز است از تنها نقطه‌ای كه نمی‌تواند وارد شود و راه بر او بسته است راه عقل است. لذا آن چه را كه ما در روایات در كلمات بزرگان داریم البته این را هم باید عرض كنیم منظور از عقل عبارت است از آن نور و آن هدایت باطن و آن قوه تشخیصی كه خداوند متعال آن قوه تشخیص را برای هر شخصی قرار داده است و به همان مقدار [و] به اندازه همان كیفیت هم از او مواخذه می‌كند و طبق روایتی كه ازمعصوم علیه السلام نقل شده است به همان مقدارعقل به او پاداش خیر و به همان مقدار عقل او را مورد عتاب و خطاب قرار می‌دهد نه این عقول ظاهری كه عقول دنیوی است و مكر و حیله و فریب است اینها عقل نیست عقل عبارت است از تشخیص بین حق و بین باطل.

 در زمان پیغمبر از هیمن راه وارد شد اصحابی كه دور پیغمبر بودند این اصحاب فقط می‌آمدند می‌نشستند و كلمات پیغمبر را می‌نوشتند بعداز رسول خدا مردم نگاه می‌كردند می‌دیدند اینها افرادی بودند كه در زمان پیغمبر بودند احادیث می‌نوشتند ابوهریره یكی از این افراد بود، می‌نشست و خبرها می‌نوشت طبعا مورد اعتماد است دیگر، این كسی كه هر روز دارد در مسجد پیغمبر می‌آید تمام خطبه‌های پیغمبر را می‌نویسد این همه با پیغمبر رفت و آمد دارد مورد اعتماد است! نه! مورد اعتماد نیست. این فقط یك قلمی‌است كه بر روی كاغذ می‌رود اما در دل او چه می‌گذرد این را هم شما اطلاع دارید؟ ابی بكر با پیغمبر آمد، آمد مدینه، پیغمبر ابوبكر را با خود در غار [بُرد] و بعد [به‌] مدینه آورد الان یكی از مسائلی كه اهل سنت مطرح می‌كنند این است كه می‌گویند ابوبكر یار غار پیغمبر است. خب یار غار پیغمبر باشد چه دلیلی است بر این كه شخص خوبی است؟ اگر شخص خوبی نبود پیغمبر او را با خودش نمی‌آورد، این چه دلیلی است؟ آیا واقعا عقل می‌تواند این را به عنوان یك دلیل تلقی كند؟ التفات می‌كنید! چون پیغمبر ابی بكر را ... شاید ابوبكر را آورده كه از شرش در مكه در امان باشد! چرا این طرف قضیه را نمی‌گویید؟

 آن مطالبی كه ما بعد از زمان مرحوم آقا به آن مسائل مبتلا شدیم همین جا بود یعنی یك ظهوراتی داشت یك جریاناتی بود كه از نقطه‌نظر وجهه ظاهر و خصوصیاتی كه مردم و عوام می‌توانستند به آن خصوصیات تكیه كنند موارد قابل توجهی بود ولی وقتی كه قضیه در مزمار عقل و ملاكات قرار می‌گرفت در آن مسئله می‌دیدیم كه نه! جا جای تعجب است جا جای صحبت است جاجای بحث است بله؟ جا جای بحث است. فلان شخص این طور لباس می‌پوشد پس معلوم می‌شود روش او درست است! می‌بینید؟ فلان شخص این جور عمامه به سر می‌گذارد پس معلوم می‌شود راه او درست است! ببینید چه مسائلی ....؟ فلان شخص این جور نعلین می‌پوشد پس معلوم می‌شود .....! فلان شخص این جور عمل می‌كند ....! هیچ وقت ما نیامدیم ببینیم كه ملاك برای متابعت چه بود؟ آیا ملاك برای متابعت درازی لحیه و عمامه است؟ این ملاك است برای تبعیت؟ اگر این طور است خب هر فردی می‌آید ریشش را طویل می‌كند عمامه اش را بزرگ می‌كند خصوصیاتی كه می‌تواند جاذب باشد آن خصوصیات را می‌تواند انجام بدهد و شما می‌بینید كه به همین مطالب، یك عده، اینها گرایش پیدا می‌كنند. به همین مسائل یك عده دل می‌بندند

 دهها بار در زمان مرحوم آقا رضوان اللَه علیه از طرف ایشان این مسائل مطرح شد كه در راه سلوك و در راه خدا، خواب و مكاشفه نمی‌تواند دلیل راه باشد چرا؟ به جهت این كه همان طور كه‌

 انسان به واسطه‌خواب بر بعضی از مسائل عالم برزخ و مثال و حقایق نفس الامری اطلاع پیدا می‌كند به همین كیفیت ممكن است نفس به واسطه‌صورتگری و صورت سازی خود، آن منویات را در قالب صورت برای انسان به نمایش بگذارد و تشیخص بین حق وباطل لازم است. مایز باید باشد فارق باید باشد قوه مشخصه باید باشد تا بین حق و بین باطل برای افراد روشن بشود و هر كسی نمی‌تواند این مطلب را انجام بدهد هر كسی نمی‌تواند این مطلب را به دست بیاورد

 یك روز یكی از رفقا، یكی از رفقای سابق مرحوم آقا، بسیار مرد نازنینی است چندی پیش ما را دید و گفت فلان كس راجع به ما و شما و كس دیگر یك مطلبی گفته، گفتم چه گفته؟ گفت گفته من سه نفر را سیاه می‌بینیم حرفهای ایشان را سیاه می‌بینم یكی پسر آقا كه شما باشی و یكی شما و فرزندت! گفتم راجع به من كه درست می‌گوید ولی شما چرا؟ ما اوضاعمان خراب است و از وضع خودمان خبر داریم ولی شما دیگر چرا؟ التفات می‌كنید؟ بعد همین شخص كه همین حرف را می‌زند بعد از یك مدتی به یك قضیه‌ای مبتلا می‌شود یك آبروریزی كه دیگر خب ...! این مال چیست قضیه؟ این كه می‌گوید من سیاه می‌بینیم راست می‌گوید نه این كه دورغ بخواهد بگوید واقعا سیاه می‌بیند ولی آیا واقعا آن چه را كه می‌بیند؟ همین است یا دلش دارد می‌بیند؟

 در زمان رسول خدا یك روز حضرت نشسته بودند و یك شخصی آمد از كنار حضرت گذشت و گفت یا رسول اللَه! چقدر زیبایی! من به زیبایی تو اصلًا ندیدم انسان از دیدن تو سیر نمی‌شود انسان از دیدن تو هیچ وقت دلسرد نمی‌شود حضرت فرمودند راست می‌گویی. پس از مدتی یك شخصی آمد و گفت یا رسول اللَه چرا اینقدر زشتی؟ چرا این قدر بدقیافه هستی؟ چرا اینقدر قبض هستی؟ كریه هستی؟ حضرت فرمودند راست می‌گویی درست است همین‌طور است. بعد شخصی در آن جا بود و از حضرت سوال كرد كه این دو جواب متفاوت از چه بود؟ حضرت فرمود هر دو راست می‌گویند من آینه هستم و آینه فقط چهره‌رائی را می‌نمایاند. اولی آمد خودش را در من دید نفسش پاك بود پاك دید خودش را در من دید و زیبا دید آن هم چون نفس خبیثی بود نفسش مكّدر بود وقتی چشمش به من افتاد خودش را دید چون من صاف هستم همان نفس اورا به او برگرداندنم و او مرا كریه دید راست می‌گوید. هر دوی اینها نیامدند خلاف آن چه را كه دیدند بگویند، هر دو دیدند و واقعا هم دیدند ولی صحبت در این است كه كدام یك از این دو دیدن با واقع منطبق است؟

 شیطان می‌آید از همین راه وارد می‌شود یعنی می‌آید و صورتها را در انسان تغییر می‌دهد وضعیت انسان را از یك مرتبه به مرحله‌دیگر برمی‌گرداند آن وقت این مسكین هم كه نمی‌تواند تشخیص بدهد

 خیال می‌كند آن چه را كه دیده حق است و واقعیت است. این جا است كه ما نیاز به ملاك داریم نیاز به مبنا داریم نیاز به این داریم كه این مسئله ای كه مشاهده شده این مسئله مورد ارزیابی قرار بگیرد. بارها و بارها شده كه من خدمت رفقا و دوستان عرض كردم به هر صورتی كه می‌بینید نمی‌توانید عمل كنید و به هر چیزی كه مشاهده می‌كنید نمی‌توانید به او استدلال كنید و به او احتجاج كنید لعلّ این كه این صورتی كه مشاهده شده این صورت صورت رحمانی نبوده.

 چندی پیش یك مسئله‌ای اتفاق افتاد مسئله‌ای كه شیطان در آن قضیه عجیب و عجیب وارد شده بود صورت ائمه در آن مسئله مشهود بود صورت پنج تن در آن قضایا مشهود بود دستوراتی كه داده می‌شد دستورات بعضی دستورات درستی بود بعضی دستورات نادرستی بود افراد به آن فرد مثلا در ذهنش این طور تصور می‌شد مسئله حق است مطلب درست است وقتی كه صحبت می‌شد من با شك و تردید به این مطالب نگاه می‌كردم یك مرتبه یك قضیه‌ای مثلا آن شخص آمد برای من نقل كرد گفتم این شیطان است! گفت از كجا شما [می‌گویید؟] مسئله از این قرار بود كه گویا در صورت مثلا امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده بودند به من امیرالمؤمنین نگویید به من علی بن ابیطالب بگویید و این را به عنوان تواضع تلقی می‌كرد! گفتم این شیطان است [! گفت‌] چطور این حرف را شما می‌زنید؟ گفتم امیرالمؤمنین علیه السلام خودش هم حتی نمی‌تواند بگوید كه به من امیرالمؤمنین نگویید این لقبی است كه پیغمبر به او داده و مكلف است كه این لقب را افشا كند نه اخفا، پس این كه این شخص آمده گفته به من امیرالمومنین نگویید این شیطان است! این شخص گفت نه! خواسته تواضع كند! گفتم همین است كه گفتم. یك مرتبه قضایا رو شد البته خدا لطف كرد فلان و مسائلی می‌خواست انجام بشود و بعد مشخص شد برای همین شخص چون شخص صافی است چون شخص چیزی است مشخص شد تمام این قضایا همه شیطانی بوده. از اول تا آخر، هشت تای آن درست است نُهمی‌می‌زند، نه تا را درست می‌گوید برای این كه دهمی‌را بزند! التفات می‌كنید چقدر مسئله دقیق است؟ حالا كی می‌تواند تشخیص بدهد؟ نه این كه من تشخیص بدهم ما كی هستیم؟ شیطان از ما خیلی زرنگتر است خیلی هم واردتر است! نه! من هم یك فرد عادی هستم یك فرد معمولی هستم ولی چون ملاك در دست هست ملاك را بزرگان فرمودند در روایات بیان شده است انسان اطلاع دارد خدا هم می‌آید برای انسان روشن می‌كند خدا می‌آید برای انسان مسئله را واضح می‌كند

 حتی می‌آید از نفس خود انسان برای انسان خبر می‌آورد! دیگر از این بالاتر؟ آن هم می‌بیند درست است پس باید امام باشد پس باید این ملك باشد فرض كنید كه ملائكه باشد چون دیگر از این‌

 مسئله واضح‌تر كه نیست، از دل انسان می‌آورد در حالی كه شیطان از نفس انسان اطلاع دارد به خصوصیات فكر شیطان مسلط است اینها را به كار می‌گیرد برای آن مورد دهم، برای آن كه آن مورد دهم را بیاید بزند. حالا متوجه شدید چقدر راه دقیق است و چقدر حساس است و به چیزی نمی‌شود اعتماد كرد و به چیزی نمی‌شود وثوق كرد چون راههایی را كه او طی می‌كند این راهها راههای یك قسم و دو قسم كه نیست به عدد هر شخص و به مقدار هر نفس و به كمیت هر فرد و افراد، شیطان دست دارد شیطان احاطه دارد هر كدام را طبق خودش و طبق آن چه را كه از قوایی كه آن قوا را برای اغوا و برای اضلال به كار می‌برد طبق او می‌آید و انجام می‌دهد.

 پیغمبر به امیرالمؤمنین می‌فرمایند به كارهای ظاهر توجه نكن به اعمال ظاهر خیلی توجه نكنید نمی‌خواهم بگویم به عبادات انسان نباید برسد، نخیر! به عبادات باید رسید به نوافل باید رسید به اذكار باید رسید ولی هدف فقط انجام افعال و انجام عبادات و بیشتر پرداختن به اینها نباید باشد مقصد باید فهمیدن باشد مقصد باید رسیدن به مطلب باشد، مقصد این است.

 مرحوم آقا به یكی از خویشاوندان خودشان دستوری داده بود بعد من یك روز شنیدم كه این شخص می‌گوید كه اخوی به ما فرض كنید كه این مقدار دستور داده ولی من می‌بینم كه حالم خوب است سه برابر انجام می‌دهم گفتم باباجان این جا این حرفها نیست باید هر چیزی حساب شده باشد دقیق باشد سه برابر انجام می‌دهم یعنی چه؟ مگر خودشان نمی‌توانستند به تو بگویند؟ آن وقت این شخص از كار و كاسبی می‌زد و می‌نشست در منزل و ذكر می‌گفت! این سلوك نیست. سلوك یعنی تمام مراتب تكلیف را در هر مرتبه انجام بدهد از نقطه‌نظر كسب و كار بتواند به كارش برسد به نحوی كه بتواند امرار معاش كند از نقطه نظر رسیدن به مسائل داخلی و خانوادگی و پرداختن به اولاد و پرداختن به زن و فرزند و پرداختن به شوهر ...، بتواند تمام اینها را یك به یك انجام بدهد و كم نگذارد اگر كم بگذارد این در جای دیگر اثر می‌گذارد، از نقطه نظر پرداختن به مسائل شخصی از نقطه نظر پرداختن به مسائل عمومی، تمام اینها باید یك به یك دقیق باشد.

 مرحوم آقا رضوان اللَه علیه بسیار شخص دقیق بودند حتی در رشته خودشان كه مهندسی فنی بود ضرب المثل بودند در بین افراد كه چقدر شخص دقیقی است. یك روز یكی از دوستان داشت یك چوب لباسی را در دیوار جا می‌زد و دلر كرد و می‌خواست جا بزند ایشان آمدند من آن جا بودم آمدند و عمامه سبزی به سر داشتند چند سال قبل از فوتشان، این تخته‌ای كه جالباسی بود آمدند با دستشان یك دست كشیدند روی پیچها گفتند این پیچ‌ها دست را می‌گیرد نباید به این كیفیت باشد باید

 یك جایی بیشتر از این محوطه و دایره وقطر این درل را بیشتر كنید كه وقتی این پیچ را زدید كاملا داخل در آن چوب قرار بگیرد ببینید! آن وقت شما می‌گویید ای بابا! ولی‌خدا باید بیاید به این كارها برسد؟ ولی خدا چه ربطی به پیچ و دلركاری دارد؟ نه! پیچ الان باید دقیقا در جای خودش باشد اگر شخص این پیچ را الان به این كیفیت نبست در یك جایی از سلوك و حركتش نقص وارد می‌شود، این است مسئله. این قدر مهم است این قدر مسئله حساس است آن وقت ببینید ما همین طور داریم بدون هیچ گونه توجه و بدون هیچ گونه التفات حركت می‌كنیم. یك پا به این می‌زنیم یك پا به آن می‌زنیم یك حرف به این می‌زنیم یك حرف به او می‌زنیم یك بی اعتنایی به این می‌كنیم حالا دلها در اینجا می‌سوزد دلها در این جا شكسته می‌شود هتك احترام می‌شود هتك موقعیت شخص می‌شود بشود عیب ندارد راه خدا است! چی راه خدا است؟ راه خدا چیست؟ راه خدا این نیست‌

 راه خدا عبارت است از درست حركت كردن، دقیق بودن، مواظب بودن، به كار خود رسیدن، به دیگران كار نداشتن. مرحوم آقا رضوان اللَه بارها من از ایشان شنیدم كه فرمودند سالك آن قدر بدبختی و بیچارگی دارد كه اگر بخواهد به مسائل خودش برسد فرصت نمی‌كند كه ببیند عیب دیگری چیست؟ فرصت نمی‌كند. پس ببینید چقدر راه دقیق است و چقدر مسیر مسیر متقنی است و مسیر محكمی‌است. هر چیزی را باید در جای خودش انسان قرار بدهد از یك چیزی نباید كم بگذارد و به چیز دیگری نباید اضافه كند در ارتباطش باید محكم باشد همان طوری كه نسبت به بعضی از مسائل باید گذشت داشته باشد نسبت به بعضی از مسائل باید محكم بایستد و نباید حرف و نقل او را باز بدارد نباید مسائل و مطالب و اظهار نظرها و سلیقه ها او را از واقعیات جدا كند چون برای انسان پیدا می‌شود. برای مرد برای زن پیدا می‌شود بعضی از صحبتها بعضی از چیزها موجب دلسردی می‌شود. انسان در آن چه كه تشخیص می‌دهد باید بایستد این ایستادن از هر چیزی برای او مهمتر است.

 آن وقت این شخص همین شخصی كه این كار را انجام می‌داد این می‌آید چه می‌شود؟ خلاف می‌كند خلاف دستور بوده. شما كاسبی‌ات را انجام نمی‌دهی زن و بچه‌ات را در عسر و حرج قرارمی‌دهی آن وقت ذكر می‌گویی؟ خدا از این ذكر رضایت دارد؟ آن ذكر تو را جلو می‌برد؟ بله جلو می‌برد ولی به این سمت می‌برد! جلو می‌برد ولی به خلاف می‌برد! جلو می‌برد ولی در مسیر خلاف حق تو را حركت می‌دهد! برای تو صوری به وجود می‌آورد برای تو مسائلی به وجود می‌آورد برای تو مكاشفاتی به وجود می‌آورد اینها همه پیشرفت است ولی مكاشفات در كجاست؟ در خلاف طریق حق است! برای تو امام زمان قلابی می‌آورد امام زمان ساختگی می‌آورد! روزی به من ایشان گفت، گفت اگر

 شخصی امام زمان را ببیند آیا دیگر باید از استاد تبعیت كند یا نه؟ گفتم اگر دستوری كه امام زمان می‌دهد آن دستور خلاف دستور استاد باشد كه خب آن امام زمان فایده ندارد چون اگر آن دستور همان دستور استاد باشد دیگر دوئیت در این جا چه معنا دارد و تبعیت نكرده از استاد چه معنا دارد؟ ایشان می‌آمد و امام زمان را می‌دید امام زمانی چی؟ امام زمان قلابی! امام زمان دروغی! امام زمان تخیلی! تخیلی! همه آن تخیل بود همه‌آن تخیل دلیلش چیست؟ حالا خدمت شما عرض می‌كنم، این ملاك را بدهم دست شما.

 عروسی یكی از همشیره های ما بود ظاهرا همشیره آخر ما بود. مرحوم آقا من را فرستادند برای این كه از این شخص كه عموی ما هست دعوت كنیم. ما از ایشان دعوت كنیم خب مجلس عروسی میوه دارد شام دارد اما به من فرمودند فلانی برو به ایشان بگو، دأب ایشان این بود اگر در یك مجلسی او را دعوت می‌كردند همین طور كنار سفره می‌نشست و دست به غذا نمی‌زد خب این درست است؟ صحیح نیست، ما در شرع دستور نداریم. نمی‌خواهی وارد مجلس نشو، عذر بیاور. آمدن و نشستن و دست نزدن به سفره این بی احترامی‌به صاحب خانه است! كجا امام زمان می‌آید یك همچنین حرفی بزند؟ حالا یك وقتی مال مال شبهه ناك است انسان یقین دارد یا حداقل شبهه ناك است عذر می‌آورد به نحوی یا اگر خورد عوض آن را به فقیر می‌دهد مقداریش را به فقیر می‌دهد صدقه می‌دهد رفع آن كدورت را می‌كند خب حالا صحبت در این است آیا سفره ای كه برادر تو آقای سید محمدحسین طهرانی می‌اندازد علامه طهرانی می‌اندازد شبهه ناك است؟ آیا این سفره شبهه ناك است؟ ما رفتیم پیش ایشان. مرحوم آقا فرمودند به ایشان بگو اگر قرار است كه بیایی سر سفره و نخوری نیا. اگر می‌آیید مثل ادم بخوری، بسم اللَه! ما هم دعوت می‌كنیم ولی اگر نه! می‌خواهی بازی دربیاوری ...!

 ما هم رفتیم پیش ایشان یك مقداری هم خندیدیم و فلان و اینها، بالاخره مجلس انسی بود در ضمن با بیان خیلی لطیف و ملایم بالاخره خب همین جور كه نمی‌توانیم بگوییم آقا اگر نمی‌خوری نیا! این چه طرز دعوت كردن است؟ گفتیم شما صاحب مجلس هستید شما بزرگ هستید نمی‌دانم بركت مجلس هستید افراد به شما نگاه می‌كنند افراد می‌خواهند در كنار شما باشند و این حرفها. خلاصه این نخوردن شما گاهی برای بعضی ممكن است شبهه ایجاد كند كه مسئله‌ای هست غذا شبهه‌ناك است كدورتی در غذا هست لذا از شما تقاضا می‌كنیم كه چند لقمه ای به عنوان مختصر [بخورید] وقتی این حرف را زدم به ایشان، ایشان سرش را انداخت پایین رفت در فكر، حالا به حساب خودش متصل شده به امام زمان، حالا ما هم كه خبر داریم قضیه چیست! بعد سر بلند كرد و گفت نخیر! اجازه نفرمودند!

 گفتم كی اجازه نفرمود؟ گفت امام زمان! گفتم می‌توانی به امام زمان بگویی این مرتبه را زیپ بگیرد؟ گفتم می‌توانید به امام زمان‌تان سلام ما را برسانید و بگویید این مرتبه را زیپ بگیرد؟ حالا مرتبه‌های دیگر ....! ما شوخی داشتیم. یكخورده خودش را جمع و جور كرد و دید ما به امام زمانش اهانت كردیم و این كه نمی‌شود و دید اگر چیز دیگر بگوید ما چیز دیگر می‌گوییم و خلاصه مسئله را ....! بعد دوباره یك فكری كرد و گفت نه! باز دوباره اجازه نمی‌دهد! گفتم نه ظاهرا این امام زمان با ما سر سازگاری ندارد! فلهذا شما هم وقتی كه این طور هست برای این كه اذهان تشویشی پیدا نكنند پس بنابراین توفیق نداشتیم كه خدمت شما برسیم و بهره‌مند بشویم! خیلی مؤدبانه و خیلی خوب.

 ببینید فورا این را كه من الان به شما گفتم همه شما خندید و متوجه شدید كه این قضیه قلابی است دورغ است! چرا؟ چون اولا رسم ائمه بر این نبوده كه وقتی دعوتشان می‌كنند بروند در جایی و از آن غذا نخورند، این رسم نبوده. رسم بزرگان بر این نبوده یا اصلا نمی‌پذیرفتند و مانع می‌آوردند یا اگر می‌رفتند از غذا می‌خوردند مگررسول خدا نمی‌رفت خانه اصحاب؟ می‌رفت از غذای ایشان می‌خورد اختلاط می‌كرد با آنها. چه می‌كرد. امیرالمؤمنین مگر این طور نبود؟ یك روزی یكی از اصحاب آمد امیرالمؤمین علیه السلام را دعوت كرد امیرالمومنین خیلی شوخ بود خیلی مزاح بود خیلی زیاد! به همان مقدار كه جذبه و قهاریت و جلال بود به همان مقدار هم جمال داشت و مزاح بود خیلی زیاد. یك روز یكی از اصحاب امیرالمؤمنین آمد و حضرت را دعوت كرد برای منزل و حضرت فرمودند می‌آیم به سه شرط. شرط اول این كه چیزی را بر عیالت تكلیف نكنی زحمت نیاندازی عیالت را، گفت بسیار خب. شرط دوم این كه از بیرون هم چیزی نگیری كه بیاوری همین كه هست در منزل همین را بیاوری. شرط سوم این كه چیزی را از ما قایم نكنی! برنداری یك چیزی را قایم كنی! هر چی هست بردار بیاور خب هم در آن مزاح بود و هم واقع. خب بالاخره قایم كردن نداریم یعنی این كلامی‌است كه واقعا هم در آن حكمت است و هم بالاخره توأم با مزاح، امیرالمؤمنین از این كلمات زیاد داشتند

 خب مرام امام علیه السلام كه این طور نبوده مرام بزرگان این طور نبوده پس اگر امام زمان علیه السلام، امام زمان نعوذ باللَه، اگر شخصی در صورت امام زمان آمد و انسان را به یك همچنین مطلبی امر كرد انسان باید با مبانی بسنجد، هان! یا علی اذا رأیت انّ الناس یتقرب الی بانواع النوافل، این آقا این آقایان و امثال این آقایان چه كار می‌كنند؟ هی بروند ذكر بگویند، آقاجان ذكر اندازه دارد. هی نماز بخوانید نماز اندازه دارد هر چیزی حساب دارد هی قرآن بخوانید قرآن حساب دارد اندازه دارد شما می‌خواهید با ذكر به خدا برسید ولی دستور استادت را كه می‌گوید این مقدار بگو كنار می‌گذاری آن‌

 وقت توقع داری برسی؟ نه! تو را از این راه می‌برد. آن راه تو را به امام زمان واقعی می‌رساند این راه تو را به امام زمان غیر واقعی و مجازی و كذب می‌رساند. آن وقت این امام زمان می‌آید تمام مشاعر تو را می‌گیرد تمام هوش و عقل تو را می‌گیرد و تمام سرمایه های خدادادی تو را در مشت خودش قرار می‌دهد و به هر سمتی كه می‌خواهد می‌كشاند، این امام. چرا؟ چون تو خواستی با تخیل خودت بروی نخواستی با دستور عمل كنی.

 در این مسائلی كه برای دوستان اتفاق افتاد آن چه كه مورد نظر من بود خیر اینها بود خیر شما بود مصلحت شما بود من به وضوح بعضی از مسائل را می‌دیدم و بعضی از دستها را می‌دیدم خب انسان كه نمی‌تواند هر چیزی را بگوید سخن گفتن جایی دارد حدّی دارد با اشارات اگر شخص متوجه بشود باید عمل كند ما مسئله را حتی از اشارات هم گذراندیم دیگر تصریح كردیم هنوز كه هنوز است بعضی ها كم لطفی می‌كنند و برای من نامه می‌دهند كه ما را به آن وضع برگردانید، بدانند این افراد كه در سلوك پیشرفت نكردند. من تصریح كردم نسبت به این مسئله. سر خود عمل كردن بسیار خب! از تغییر این طرف به آن طرف چه چیزی نصیب من می‌شود و چه چیزی از من گرفته می‌شود؟ هان؟ چیزی نیست دیگر. ولی اگر انسان بخواهد بر اساس فكر خودش و تخیل خودش حركت كند باید بداند كه تصورات ما هم ممكن است صحیح باشد و هم ممكن است باطل باشد. شش سال از فوت مرحوم آقا گذشت در این شش سال خیلی چیزها اتفاق افتاد خیلی از سروران ما اینها را هم می‌دانند چه مطالبی اتفاق افتاد و واقعا چه گرفتاری‌ها و اوضاعی برای ما پیش آمد و با چه مطالبی ما دست به گریبان بودیم! بعد از شش سال در این سفر اخیر دو شب پیش كه من به عتبه موسی علی بن موسی الرضا مشرف بودم تازه من دیدم یك عده دارند اعتراف می‌كنند كه ما اشتباه كردیم! بعد از شش سال؟ بعد از این همه؟ بعد از این همه گرفتاری؟ بعد از این همه تشنج؟ بعد از این همه آبروریزی؟ هان؟ درست نیست؟

 انسان باید از تجربه دیگران استفاده كند وقتی من بعد از فوت مرحوم آقا آمدم و به زعمای قوم نصیحت كردم آنها را و گفتم از مرام و از مكتب و مبانی مرحوم آقا ما نباید خارج بشویم این حرف ما را نپذیرفتند و تصور كردند ما قبایی برای خود دوختیم و ردایی به دوش خود افكندیم ولی مقصود ما چه بود؟ مقصود ما هدایت افراد بود. مقصود ما روشن بینی افراد و راه آنها بود. اما این مسائل با چه منظری برخورد كرد؟ از مناظر غیر مناسب از مناظر غیر صحیح! فلانی برای خودش دارد دان می‌پاشد برای زمان دیگر. فلانی دارد افراد را چه می‌كند فلانی دارد افراد را دور خودش جمع می‌كند فلانی دارد چه می‌كند! تا كار به جایی رسید كه همین افراد یكی از نزدیكترین نزدیكان ما پریشب به من گفت فلانی! برای من‌

 مسلم شده است كه گرچه خداوند تو را از یك عده جدا كرد ولی آن چه را كه من دارم می‌بینم خدا به تو توفیق داده و یك عده افراد بافهم را رفیق تو كرده، گفتم مسئله همین طور است.

 انسان اگر قرار است دو روزی در این دنیا زندگی كند اقلًا با افرادی زندگی كند و رفت و آمد كند كه صرف وقت با آنها جا داشته باشد. كدام یك از شماها الان به زیارت مرحوم آقا رضوان اللَه در زمان حیاتشان نائل شدید؟ من خیال می‌كنم عده كمی از شما باشد. ولی ببیند چطور آقا الان در نفوس شما در افكار شما در بیوت شما چنگ انداخته و دست انداخته و شما را دارد می‌كشد و می‌برد اینها چیست؟ این مسئله باطن است اما در قبالش ما می‌بینیم كه افرادی كه پانزده سال روز و شب با ایشان بودند آقا حرفهایی می‌زنند كه آدم از تعجب می‌ماند! پانزده سال آقا را دیدی پانزده سال با حرفهای آقا تو رفیق بودی پس كو؟ آخر پس كو؟ آن آقایی كه می‌آید و حتی تخته روی دیوار را دست می‌كشد كه میخش بیرون نزد! این قدر در مسائل دقیق است! چه چیزی تو از این دقت یاد گرفتی؟ از این دقت و از این استحكام تو چه یاد گرفتی؟ حالا هی بلند شو نماز بخوان! نماز برایت فایده ندارد هی بلند شو نماز شب بخوان، فایده ندارد.

 پس از كشتن و قتل سیدالشهدا علیه السلام خب یك ولوله‌ای افتاده بود در میان مردم، درواقع سیدالشهدا با این مسئله جرقه‌ای زد به باروت و جرقه‌ای زد به این احساساتی كه منكوب هواها شده و عقلهایی كه در زیر خروارها خاكِ جهل و نادانی، مدفون شده. حضرت آمد به اینها جرقه زد با كشتن و با شهادت خودش. مردم دیدند ما همه چیز را می‌توانیم توجیه كنیم حالا یزید یزیداست پسر معاویه است حالا فرض كنید سگ باز است حالا فرض كنید كه این جوری درآمده، شرابخوار است این طور درآمده، قمارباز است شطرنج باز است حالا بر خلاف نصّ صریح، قماربازی می‌كند شطرنج بازی می‌كند میمون بازی می‌كند میمون داشت بغل تختش یك میمون گذاشته بود با میمون مأنوس بود هر كاری می‌خواهد بكند اما دیگر كشتن پسر پیغمبر یك چیز دیگر است این را نمی‌شود دیگر توجیه كرد این را نمی‌شود برتابید. این دیگر مسئله نمی‌شود برای مردم كم كم فكر پیدا شد زمزمه پیدا شد حرف و نقل پیدا شد، در مجالس، مساجد، اینها، مردم، جاسوسها خبر می‌دادند دو دو تا چهار تا پنج تا گروه گروه نشستند حرف می‌زنند مخصوصا با افشاگری‌های حضرت سجاد علیه السلام در شام و كوفه و حضرت زینب سلام اللَه در آنجا و خطبه‌هایی كه خواند اصلا به طور كلی اوضاع را به هم ریخت همه نقشه‌ها را به هم ریخت. آمدند به یزید خبر دادند. یزید آمد افراد را دور خودش جمع كرد كه چكار كنیم سر مردم را گرم كنیم؟ همین قرآن را تكه تكه كردند به سی جزء تقسیم كردند این مال همان زمان‌

 است هر جا می‌دیدند مردم دارند حرف می‌زنند یك قرآن می‌دادند بنشینید قرآن بخوانید به جای حرف زدن و بعد از شما پس می‌گیریم. بعد می‌رفتند یك جای دیگر یك جزء دیگر می‌دادند یك جای دیگر بعد پس می‌گیریم ببینیم چقدر قرآن خواندید؟ این ملت مساكین هم می‌نشستند به قرآن خواندن حالا می‌خواندند یا نمی‌خواندند

 ببینید! از قرآن برای كوبیدن قرآن وارد می‌شوند از خود قرآن برای اخفاء نور قرآن وارد می‌شوند از خود قرآن از خود اسلام برای از بین رفتن اسلام وارد می‌شوند حالا شیطان هم از این سلوك برای از بین رفتن وارد می‌شود از همین سلوك وارد می‌شود هیچ وقت شیطان نمی‌آید به شما بگوید شرب خمر كنید چون میداند كسی گوش نمی‌دهد وانگهی پیدا هم نمی‌شود حالا نمی‌دانم ما كه ندیدیم هیچ وقت شیطان نمی‌گوید برو دزدی كن چون می‌داند كسی انجام نمی‌دهد انجام نمی‌دهد هیچ وقت نمی‌آید به انسان بگوید بیا فلان كار خلاف ظاهر و حرام بَین و روشن را بكن چون می‌بیند انسان استیحاش می‌كند وحشت می‌كند انجام نمی‌دهد، می‌آید از راهش وارد می‌شود. این كار را بكنیم به صلاح است خوب است الان این مسئله را انجام بدهیم این را دور خودمان جمع كنیم آن فلانی مسئله دار است ردش كنیم آن فلانی كدورت دارد آقا صریحا بعد از آقا، همین الان كه الان است، سلام كردن كدورت می‌آورد ما سلام نمی‌كنیم! عجب! سلام كدورت می‌آورد؟ صله رحم كدورت می‌آورد نباید صله رحم كرد! خب صله رحم مال كیست؟

 صله رحمی‌كه نور می‌آورد صله رحمی‌كه عمر را زیاد می‌كند صله رحمی‌كه دست شیطان را قطع می‌كند برای چیست؟ مال چیست؟ یك روز یكی از شاگردان مرحوم آقا آمد پیش ایشان و گفت آقا پدر من كمونیست است! كمونیست! اصلا خدا را قبول ندارد با او چگونه رفتار كنم؟ مرحوم آقا فرمودند مثل یك شیعه امیرالمؤمنین بلكه بیشتر باید با او انجام بدهی! مثل یك شیعه امیرالمؤمنین! چرا؟ چون پدر كلید راه است آن در باطنش هر چه هست خودش می‌داند و خدای خودش. تكلیف ما چیز دیگری است ما باید به تكلیفمان عمل كنیم مادر انسان كلید راه انسان است اهانت به مادر و كوتاه گرفتن او حرام است و راه را می‌بندد راه را قطع می‌كند اهانت به پدر و دست كم گرفتن او راه را قطع می‌كند این حرفها را از خودم نمی‌زنم مرحوم آقا فرمودند راه انسان را می‌بندد آن وقت در دستور سلوكی بیایند بگویند صله‌رحم نكن! عجبا! چطور می‌شود این طور؟ به عنوان مسیر آقا! به عنوان مكتب آقا! اینها افرادی هستند كه عقل را كنار گذاشتند منطق را كنار گذاشتند منطق كنار می‌رود عقل كنار می‌رود علم می‌شود حجاب اكبر!

 در آن نامه‌ای كه من دو سال پیش نوشتم نامه سر گشاده و بعد از گذشت چهار سال، چهار سال، خب می‌گفتند ما ناسزا می‌گوییم چهار سال داریم تهمت می‌زنیم چهار سال داریم خانواده‌ها را از هم می‌پاشیم چهار سال داریم خلاف واقع می‌گوییم! بسیارخب! حالا ما می‌خواهیم یك ربع درست صحبت كنیم، یك ربع. در آن نامه سرگشاده نمی‌دانم مخدرات آن نامه را مطالعه كردند یا نه؟ در آن نامه من در دو جا اعلان مناظره كردم دیگر. البته مؤدبانه مذاكره نوشتم. خب چه شد قضیه؟ خب حالا می‌خواهیم مذاكره كنیم دیگر، می‌خواهیم مناظره كنیم دیگر، نخیر! دیگرمناظره صلاح نیست مناظره درست نیست! دشمن شاد می‌شود! عجب! تا به حال كه مطلب به گوش كسی نرسیده فقط با این مذاكره و مناظره می‌خواهد برسد؟ اینها چیست؟ تمام اینها گول زدن خود است. انسان دارد خودش را گول می‌زند انسان دارد از واقعیت فرار می‌كند

 دو شب پیش در همان منزل، من پیش والده بودم و صحبت كردم، مسائلی را به ایشان گفتم مطالبی را تذكر دادم از جمله مطالبی را كه من به ایشان گفتم این را به بعضی از دوستان هم امروز عرض كردم گفتم شما در این روح مجرد بخوانید ببینید مرحوم آقا رضوان اللَه علیه وقتی یك شخصی را پیش آقای حداد می‌فرستادند نمی‌گفتند برو حالا بعد می‌فهمی! برو حالا پنجاه سال دیگر می‌فهمی! یا همین طوری تیری در تاریكی و ظلمت رها كنند. برو امتحان كن ببین با عقلت با علمت با درایتت خودت ببین خودت تشخیص بده من هم نمی‌آیم خودت برو هیچ وقت گفتند كه حالا بیا بعدا می‌فهمی؟ حالا بیا بعدا متوجه می‌شوی؟ حال بیا بعدا می‌رسی؟ حال بیا بعدا به یقین می‌رسی؟ كجا و ایشان به كی گفتند؟

 یكی از افراد، دوستان سابق مرحوم آقا كه اسمش در روح مجرد هست مرحوم آقا به ایشان گفتند، سید بزرگواری است كه در یكی از همین مساجد شمیران ظاهرا اقامه جماعت دارند و هنوز هم ایشان در قید حیات هستند بسیار مرد بزرگی است بسیار مرد نازنینی است ولی عل كل حال ایشان از مرحوم آقای حداد سهم و نصیبی نبرد، مرحوم آقا به ایشان می‌گویند بلند شو برو با آقای حداد بحث كن. من به والده گفتم آیا این شخص مكاشفه داشت؟ آیا این فرد بر غیب اطلاع داشت یا نه؟ فقط همین علوم را داشت دیگر نه خوابی داشت نه مكاشفه ای داشت ونه اطلاع بر غیبی داشت و نه سایر مسائل. با همین علم آقا گفتند برو پیش آقای حداد، با همین علم. با همین درس خواندن با همین دروس اسلامی‌با همین دروس طلبگی با همین دیگر با همین منطق با همین كه در تو هست، در مغز تو، بعد از والده سوال كردم، حالا یك سوال از شما می‌كنم اگر این شخص می‌رفت پیش آقای حداد و آقای حداد

 را محكوم می‌كرد آقا چه جوابی داشتند به او بگویند؟ بالاخره دو حالت دارد دیگر، یا آقای حداد او را متوجه مسئله می‌كردند یا این كه نه یك صحبتی فرض كنید كه راجع به اسماء الهی و راجع به كیفیت نزول اسم كلی در اسم جزئی، مسائل متفاوتی هست، یا راجع به فنای ذاتی یا اعیان ثابته یا راجع به مسئله‌ای، فرض كنید كه یك بحث علمی‌را با آقای حداد باز می‌كرد، آقا گفتند برو بحث كن، اتفاقا اگر می‌رفت و آقای حداد می‌ماندند نمی‌گفتند آقای آقا سید محمدحسین بفرما این هم مولایی كه به ما معرفی كردی؟ نگفت؟ می‌گفت دیگر. چرا نگفت؟ پس معلوم است نبوده این طور.

 مرحوم آقا به آقای مطهری فرمودند من خودم در آن زمان ظاهرا یازده سالم بود كه آقای حداد تشریف آورده بودند ایران من شاهد بودم كه آقای مطهری می‌آمد در همین منزل. منزلی كه در خیابان آهنگ [بود.] می‌آمد در این جا و بعد با آقای حداد جلسه داشتند و صحبت می‌كردند مرحوم آقا به آقای مطهری می‌فرمودند در همین روح مجرد هست، به والده گفتم گفتم به همین آقای مطهری گفتند برو بنشین با آقای حداد صحبت كن اصلا من هم داخل اتاق نمی‌شوم آقای حداد نیاز به كمك ندارد نیاز به مساعدت من ندارد خودت برو بنشین صحبت كن برو مسائلت را مطرح كن ایشان می‌رود پشت بام در همان اتاق. در همان اتاقی كه در پشت بام هست می‌رود صحبت می‌كند رو می‌كند به آقا می‌گوید آقای سید محمدحسین این سید حیات بخش است! اگر می‌رفت صحبت می‌كرد با آقای حداد و ایشان می‌ماند و تكلیف چه بود؟ تمام بود دیگر كار. آقا این كه به من معرفی كردید بنده رفتم با ایشان صحبت كردم این مطالب را مطرح كردم و ایشان از عهده ما نتوانست برآید شما می‌گویید من چطور به ایشان مراجعه كنم؟ بعد من مطالبی را به ایشان گفتم آمدم.

 معمولا من شبها موقع خواب یك مقداری از روح مجرد می‌خوانم بعد می‌خوابم، به طور معمول پنج دقیقه ده دقیقه یك پاراگراف، زیادم نه. از تو قفسه روح مجرد را برداشتم آمدم رفتم در حسینیه كه آنجا استراحت كنم باز كردم همین طوری یكدفعه این صفحه آمد كه آقا به آقای مطهری گفتند كه برو آن جا صحبت كن و هر چه ایشان گفتند خودت می‌دانی، چیز كن. خب اینها چیست؟ خودشان بیان كردند دیگر، خودشان راه را روشن كردند خودشان راه را توضیح دادند. پس اگر قرار باشد مسیری بر خلاف این مسیر بیاید و بخواهد مبانی آن بر خلاف این باشد، بیا چشمت را ببند! بیا گوشت را ببند! بیا زبانت را ببند! بیا هیچی نگو! بیا بعد می‌فهمی! این می‌شود مسیر چی؟ مسیر مسیر ابابكر نه مسیر علی! علی می‌گوید بیا بشنو، بیا مطلب را بشنو نخواستی نپذیر.

 امام صادق علیه السلام فرمودند بیایید در منزلشان باز بود بیایید صحبت كنید با یهود صحبت‌

 می‌كرد مكتب امام صادق مكتب بحث است كی امام صادق گفت عقلت را بگذار كنار؟ كی امام صادق گفت علمت را بگذار كنار؟ می‌آیند می‌گویند كه علم حجاب اكبر است فلانی چون علم دارد علمش زیاد است این حجاب شده! گفتم اگر قرار بر این است تقصیر پدر من است كه من را فرستاد حوزه، همه این بلاها مسببش پدر من است او بود كه ما را به این حجاب اكبر مبتلا كرد و الا ما آدم ساده عامی‌جاهلی بودیم و بر اساس همان نفهمی‌خودمان و سادگی خودمان بالاخره دستمان به یك جایی بند می‌شد! تمامش تقصیر ایشان است كه آمد فرستاد قم و [گفت‌] برو درس بخوان و یك ساعت از وقت خودت را بیكار نگذران وحتی وقتی من در مشهد بودم مرحوم آقا به من می‌فرمودند گاهگاهی من با ایشان این طرف و آن طرف می رفتیم ایشان می‌گفتند وقتی من صدایت می‌كنم كه بیایی با هم برویم اگر بحثی داری یا مطالعه داری به من بگو بلند نشو با من بیا، اگر كار نداری بیا، التفات می‌كنید این قدر ایشان بر علم و فهم دقت می‌كرد و تأكید داشت‌

 در سفر مكه‌ای كه در هفده سالگی من آمدم در خدمت مرحوم آقا و اخوی به عراق، دو جلسه آقای حداد با من صحبت كردند، من هفده سالم بود، خب شما توقعتان ازیك ولی‌خدا از یك شخصی مثل آقای حداد با آن مقامات كه تازه این درسها را نخوانده توقع چیست كه با انسان صحبت كند؟ لابد نمازشب بخوان ذكر بگو چكار كن اصلا از این حرفها به من نزد تنها مطلبی كه در این دو ساعت، دو تا یك ساعت، ایشان روی آن پافشاری می‌كرد، فلانی! علم خودت را ببر بالا، درسهایت [را] محكم بخوان، این شخصی است كه خودش این درسها را نخوانده یك صرف میر كتاب جامع المقدمات هم نخوانده، در درست اتقان كن در درست احكام كن، در این مدت، عبارت ایشان بود البته مطالب دیگری كم و بیش بود ولی عمده‌كلمات ایشان بر درس بود. آیا من كه الان آمدم و با همین دروس و با همین علم، الان دارم راه را مشخص می‌كنم این علم برای من و دیگران حجاب اكبر است؟ پس مقصر آنها هستند مقصر آن بزرگان هستند نعوذ باللَه! ببینید! چطور مبانی عرفان و مكتب عرفا را زیر سوال می‌برند؟ و چطور افراد را منحرف می‌كنند از آن مبنا و با چه عبارات فریبنده عباراتی كه هر كدام مربوط به جای خودش است آنها را می‌آیند در جای دیگر مصرف می‌كنند و در جای دیگر به كار می‌برند.

 مثل این كه فرض كنید كه به خلفای بنی امیه و خلفای بنی عباس امیرالمؤمنین می‌گفتند، نمی‌گفتند؟ می‌آمدند می‌گفتند السلام علیك یا امیرالمؤمنین! امیرالمؤمنین علیه السلام لقبی بود كه پیغمبر اكرم برای شخص علی بن ابیطالب علیه السلام قرار داد حتی امام حسن و امام حسین و امام سجاد تا امام زمان ارواحنا فدا، الان جایز نیست ما به امام زمان امیرالمؤمنین بگوییم حرام است چون‌

 این لقب مال علی بن ابیطالب است حالا ما می‌بینیم كه عجب! خلفای بنی امیه آمدند همین لقب امیرالمؤمنین را آمدند به خودشان نسبت می‌دهند خلفای بنی عباس آمدند این لقب را به خودشان نسبت می‌دهند خب این لقب لقب است ولی مال كیست؟ مال علی بن ابیطالب است بعد حالا ما می‌بینیم كه عجب! مسائلی كه مربوط به جای دیگر است، علم حجاب اكبر است بله ولی در مقابل امر الهی اگر قرار بگیرد نه برای روشن شدن راه، نه برای واضح شدن راه، نه این كه انسان، جاهل و خر و نفهم بماند و از این علم برای راه خودش استفاده نكند! زهی جهالت و زهی نفهمی! اینها مال چیست؟ به خاطر این است كه ما آمدیم به ظاهر پرداختیم و آن مسئله واقع كه رسیدن به ملاكات و رسیدن به عقل است او را آمدیم فراموش كردیم عقل را گذاشتیم كنار! پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمكین بود! این كه مال جای دیگر است آمدیم این جا زدیم. علم حجاب اكبر است آمدیم به این جا زدیم! یقین در همه جا هم خوب نیست! اصلا ...! پس دركجا خوب است؟ لازم نیست انسان به این مطالب فكر كند اینها بعد به او می‌رسد! خب بنده هم می‌آیم می‌گویم لازم نیست فكر كینم چرا این ترجیح داشته باشد بر او؟ شما هم بیایید بگویید لازم نیست فكر كنید! هر كسی بیاید یك عده را دور خودش جمع كند بگویند آقا دلیلت چیست؟ دلیل نمی‌خواهد حالا بیا بعد می‌بینی! آن وقت دیگر ببینید چه بلبشویی خواهد شد و دیگر سنگ روی سنگ بند نخواهد شد

 انشاءاللَه امیدواریم كه خداوند متعال قدمهای ما را در صراط خودش كه صراط ائمه علیهم السلام است ثابت بدارد و افكار ما را تصحیح كند و مسیر ما را مسیر مستقیمی‌قرار بدهد و از آن چه كه ما به او مكلف هستیم ما را به این طرف و آن طرف متمایل نكند. اگر بعضی از دوستان در این زمینه یا مطلبی دارند سوالی دارند در آن حدودی كه مجلس اقتضا می‌كند به یكی دو سوال پاسخ می‌دهم.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. ١. الوافى، ص ١٠٢: ورد عن النبى صلى الله عليه و آله و سلم: يا على إذا تقرّبَ إلى خالقهم بأنواع البرّ فتقرّب أنت إليه بالعقل حتى تسبقهم. [↑](#footnote-ref-1)